

نخستین

سپتامبر ۱۹۲۳

بیان مبارک حضرت عبداللہ با حضور جمعی از ضابط
و مامورین و سائر نفوس و جمعی از اہل جاہ و ریاضہ ۲۰ اردیبهشت ۱۹۱۱

انشاء و ہر نفس رات و آسایش بزودی از انشای اینجانب طلوع خواهد نمود و مردم در عهد آسایش و سرور خواهند آمد این ایام نام نیکان تا آنکہ طلای خالص جدا گردد و نفوس بر غرض و مرض از میان برند انوار عدالت و نصیحت بدرخشد و از قیود طبیعت آزاد گردد بسی واضح است کہ حق جل جلالہ اینجنگ و جدال را نخواستہ و ما بہجت و مروت ہدایت نموده و در طریق راستی و درستیش امر فرمودہ مسلمین روحانی و ستارہ انبیا کی در سال دہشتہ تقابلم کردہ اظہار فرمودہ تا ما را بہ محبت پونیم و شہرہ ہفت جویم حضرت مسیح سالہای سال درین ہلد مقدس بقول و عمل ناس را باین آثار ابدی تعلیم فرمود و با طرف فلسطین نرفتہ و کم کم تاملش جہانگیر شد اما افسوس صد ہزار افسوس کہ ناس آن اصول را نہ فراموش نمودہ اند آن جوہریت شینہ را در کلین نفس و ہوی کجاست آن نصائح و موعظہ مشفقانہ را کہ گذشتند و بنظم و تعدی قیام نمودند کہ شبید و نظیرش در عالم دیدہ شد ازین شکر کہ باہ ندای صلح و سلام بلند شود آواز طبل و دہل بلند است ازین شکر کہ باید روح اخوت و مہربانی با ہر جہات جاری گردد روح جنگ و جدال منقرض است شہر صلح شہر نفاق شدہ و مملکت مسیح بخون آغشته شدہ دیگر خفتہ جایی خزن و انقباض است امروز صلح زود بیدار شدہ صدای کروسہ ہای متصدہ بگوشم رسید بر خود ہستم

از پنجرہ نگاہ کردم دیدم کروسہ ہای زخمی ہاست کہ میآوردند تا از دیدم در شدت بجا الی افتادہ دیگری نکتہ وارہ با سہواش ان باہرہ و خونین مدتی طول کشید تا کروسہ آخر گشت دمن بر نادرہ و جمل ناس متحیر و متحہ کہ چرا برای شت خاک اینجہ نفوس را ہر کلوکہ و رصاص نیابند اینقدر تاثیر شدم کہ اشک از چشمم جاری شد زمین افتادہ بررگاہ جہاں مبارک عجز و زنا بہ نمودم کہ ای پر آسمانی این آتش را خوارش کن و اینجنگ را صلح تبدیل کن این ابرہای متراکمہ را رفع فرما داین افق تیرہ را نورانی کن این افکار بغض و کینہ را با فکر محبت و ولقت تبدیل نما و این خونخوار و خونری را از میان اطفالی طود بردار اینجہای سن تا یکی این دنیا یکی تا کی این ہمیری در عالم طبیعت تا کی این توحش و سبیت تا کی این نخوت و غرور تا کی اینجنگ و جدال تا کی این خصومات و جہالت تا کی این مجھوری از نفثات روح القدس تا کی این مجھدی از قیام الحق تا کی این مگر اہی در باد بیخ و دخی تا کی این نظم و جور و عسرت کن رحم فرما آثار صبح محبت را ظاہر کن انوار شمس حقیت را باہر نما تا کہ خوش روحانی از جنبت ابہایت بزرگ گنہای معانی برفت و شب رات رنج از ملکوت غیب ابلاغ فرما تا اینجہاں جہان گردد داین میدانہای قتال بہشت برین شود فی حقیقہ ہفتاد سال تعلق با بیعالم دارد خفتہ کت سورت نشان را از ہر بنیم غصہ آرازدہ من عا یکیم کہ روزی آید کہ از جمیع این تعلق سکاڑہ شوم و امیر و مردم از ملکوت گل روح از خدشا فائزہ جای الحق باہر مبارک سرور گردد مردم عجیب است کہ از

تجربیات

ششم
شماره

سوت فرد میکنند و حال آنکه بزرگوارانیت فرار کنند حیات است که
 انسان را در جمیع این بلاهای مالا نهایی میاندازد و در مصیبت غرض
 و نظیفه بهر بیان در قیام علمی بتعلیم و تربیت اطفال و جوانان توجیه ازین
 بخاطر دارم که بزرگواران ایران که کسب ایشان در سیم و زرتی و در
 کجایی سینه اش مملو از جزایر شریفه افکار انکار و کالی شاهوار معارف
 و همی است تربیت و تعلیم نندیده اش میگذشت میگفت که آن بزرگوار
 نندیده اش که پس ازین برای رست و نمو فرزند نندیدم میاندازد همان بهتر
 که در حیاتم وقف تعلیم و تربیه اش نیام و هر چند حال و سنای برین یکا نگردد
 و علم و هنر خود بهترین سرمایه است که او را به نیازها پردازد و از
 مسئولیت بیگنا حضرت که کار رسته و وظیفه مهدی خود زهر کانی آورد
 و باقیات اعلیایت غنچه بیک خیر واقع در مالک ترقیه با آنکه
 و مسائل تربیت و تعلیم که در هر جهت موجود است بازم عقول در آن
 میکوشند که وسیله اسهول و اسرع بدست آورند و در تربیت تربیت
 اطفال کوی مسبقه را بر باند پس در مالک که هنوز استوار طلوع
 و تاسیسات تربیتی کامل نه یکی از بزرگترین وظایف معارف جوانان
 چنان است که بهان جوی آب صغیری که دارند کشت کرده بکه طریق
 که پیشندان در معارف پیورده و حادده صاف در روشن گذارند
 از دست ندهند و از همان چشمه معارف که آنان حیات علمی گرفته اند
 بیانشانند امروزه بخوبی واضح است که اساس تربیت و تعلیم اطفال
 در همان سنوائی گذارده میشود که هنوز بواسطه ضعفشان استعداد
 دخول در محاسن را ندارند چه که در آن اوقات است که بزرگوار
 و محادرات و بنیان عقائد و خصائل در قوای فکری شان غرض و توجیه
 و آداب رفتار و گفتار و معاشرت یا موزند پس هرگاه در آن اوقات
 با فکرته پاک و وسیع و محادرات و آداب و اخلاق طیب ستوده میباشند
 تربیت و تعلیم مدرسه ای و یا با مع درجه ترقی در عقل برساند و هرگاه
 با لکس تنگ فکر و سبک مغز و موهومی و جهل و استوده بود
 و اخلاق شود از آن پس تغییر و تبدیلی آن احوال در نهایت است

چه این خود بسی واضح است که چون طغیان ناشن نیست کالی درس حین
 و موهوم و خود را می و در معنی گوئی و دیگر گوئی و بهم در افشاون و غیره
 بجهت و گرش خود خوانده و این خوبی دروش در او قرار و نشست
 در شت او شد از آن پس بواسطه علوم و فنون مدرسه رزالی آن انداز
 قبیل مقتضات است ازین جهت است که در مالک ترقیه است معالج وسیع و
 در تربیت اطفال از ابتدا مبذول میدارند و در هر چه باقی که گلستان کرد
 اطفال شمرده میشود فراهم نموده اند که هر نوع اسباب بازی یا لعبه آرد
 و مسائل سرور و ورزش و اطفال موجود که با آن واسطه بحساب محضات
 قوی و در کار و از شیخ و سستی مجتهد هزار و قوای فکریه در بنیان
 باشد در تحت نظر و تربیه معین و مطالبات حدما اطفال مانند دستهای
 طیور مبارک در نهایت لطافت و صفار روزگار و بازی و سرگشته آنها در حقیقت
 بعد ازین جمیع و در علم و کوف و حسن آداب معاشرت و مؤلف میآموزند
 و آداب اکل و شرب و وقت و رفتن و گفتار و سایر ضروریات اولیه حیات
 و اشتغال بکار و معاشرت و کفایت و کتابت و علوم سبیه و توجه به نیکوای بی
 یا موزند که مانند نقش در مجر در حیات صفر در افکار و عقول آنان
 بر تم و نقش میگرداند لطیفه هر گاه بدقت تأمل شود واضح میگردد که
 این نیزه اساس تربیت است در آن هر بنا در رفع جهل شهرت و جاه طلبی
 و بجز آن استوار نخواهد شد و هرگاه یک عذر از افکار و موهوم معارف
 دورتی و صرف در تاسیس آن و توجه تمام بآن شود فلاح و کج سعادت
 کج در تربیت عالم انسانی حاصل آید زیرا که حقیقت تربیت و مبدی
 و مشای آن است که نوع بشر متجسس کنش ف و اسع نظر
 حقیقت پر خدا جو عالی الهه کریم نظر حادق بودنی خیر روشن
 خیر یا بهر و بجزیر و اکثر و بخشش و رست کردار و نیکو کار خیر خواه عالم
 و دوست حقیقی فراهم کردند و نعتش به این نعتش زیبا می آید
 حضرت باید و شاید که صحنه فکر پاک است و آینه قلب تا نیک و دور از
 قری و بلعین از نبات و کج را در نعتش انوار کشف اسرار که در هر چه از آن
 حکمت و در هر چه از آن نعتش تربیت و موهوم است که در حقیقت با

بخش پنجم

شماره ششم

نطق در فضیلت نوزده روزه در وقتیکه که در ماه می ۱۹۲۳

بر کل معلوم است که این زمان رقرن عظیم گویند و اینکه در علم
 معانی نامه دانند و جمیع علم و فضل و ادبای همیشه در مدح و ثنای
 این قرن و ادب سخن را داده اند و از مدح و ثنا چیزی فرود نگذاشته اند
 و بعد از دست گشته متنوعه آنرا در مدونات و کتب خود ذکر و تسبیح
 نموده اند بیغ آنرا قرن ذهبی گشته اند و برخی قرن کلاکات عالم
 این فی جمیع قرن فضائل خوانده اند و گروهی قرن کشف حقائق
 و اسرار و معانی و واضح است که تصنیف این قرن را با آنها و صفات
 مذکوره بچسب و جهت است بسب ظهور و بروز صنایع و درایع
 جدید است کشف اینها طبیعت است از هر کس که چه در وقت
 اکتشافات برین غریبه است اولی آنجا که بهین شرق و غرب است
 تسبیح و مزماره و در سائر مسافرت است و امثالها خلاصه جمله این
 آیه عظیمه که محیر عقول و لباب برین است سبب است که عشاق
 طبیعت و طلاب شئون جهانیست مجرب اینها را و عقول این
 آثار گشته و عقل و بهرش و فکر را تنها در این خطه
 نمودند و جمیع مجرب است خود را وقت و بذل این سبب کردند
 در چنان شیشه و آتش بل فرغیه مدنیست مادی شده که گویا
 مقصد را یافتند و بزرگواران رسیدند و لغاتیه لغتوی اصل
 گشته و هر نفسی در خطه سیر خود چنان فرض و گمان نمود که کجاست
 تمام نایل گشته و حاصل فصل حقیقت رسیده و این نقطه نظر رفته
 رفته ممکن تمام پیدا نمود و این انکار و تحلیلات اندک اندک
 تجسم یافت تا آنکه یکباره غرق شئون طبیعت شده و مشرق
 در مایه مادیات گشته و خود و جمیع بل خلق عالم را بکلی در چاه

مشکل و مشاغل و غمناک بی پایان نمودند و در طرف وقت کتب
 و عهد پراکنده و پریشان کردند و مبتلا ببدایا و معاصرت گردیدند
 نمودند بعضی که هنوز قدمی بر نهاده آثار خشکی و ملال ناپایان
 و هنوز شندی بچسبیده تخی کاشان بهر بار آمده و گلی از باغ لعل
 بچیده دست و پویشان مجروح کنار در دام و فانی گشت خفا
 اگر نفسی از روی فکر و تفقن نظری بصیرت کائنات اندازد پس بر سر
 و خطوط ناگوار چینه و معانی خارج شود و نرسد در حلال لغات استیلا
 کند و هیچ و هیچ را آشکار چینه و پریشان در سرگردان راهشود و جان
 یا بهر فواید و فغان بچاره گانرا استماع کند و وحشت داشت
 بل نوا یا نوا احساس نماید و خوف و خطرات بجان و برگان
 مشهور کند و هم در هر اس و دانایان و دانشمندان و ادراک نماید
 و حال آنکه در اول و بعد چنان معلوم شد که این رسالت و رسالت
 این شریف است و تقدم این ترقی و ترقی در سفر معارف کشف بهر طریق
 ظهور صنایع اتحاد و اولی و وضع معاهدات تاسیس مؤتمرات
 جمیع اینها حلال مشکلات است و سبب علت سعادت و خدای
 من در آن مکان و بی آنسوس که نتیجه معکوس است و آنچه مقصود بود
 بعین نیاید بلکه روز بروز الم و درد باطن افزونتر شود است
 باعث تاسیس و نوامیدی زیادتر گشت چنانچه حوص و طبع باشته
 سبب هر خط هر حسب شیخ و دستار با کمال حالات با هر غایب
 محو مغرب خواهد و تا هر صحنه لال مقصود طلبه امور تجارت محفل
 اعمال دار لغتوزن ما و صنایع معلول در وضع سرفرت غیر منظم
 آثار و ثنوق و اعنا و کجلی که مغرب اهل عالم زائل هیچ نفسی
 بنفنی اعنا و نکته و هیچ جنبی با جنبی دیگر استیام بخوبی در هیچ روی

نخستین

شماره ششم

مختصری از گریه عکا

گریه عکا عمل بیلاقی است واقع در محل رودخانه سیبوز که عرضش
تقریباً یک مایل و شش برابرش زیاد و محیط یک کیلومتر است حاصل غمزه بیلاقی
و بسافت چهار مایل دور از آن است مسافت سیبوزه های محل
زیبای مختلف و در هم و در آن و تلال و جبال و کوههای بسیار و غرض
عالم نفوس و موجب زینت خواطر و جذب انظار است پس از
دخول در گریه عکا به قول آریه این که محل خطبه های عمومی و گاه
و کسرت کاست نمایان می شود که در همین سبزه نشانی واقع و نیز
محل خضرات رفیع به قول همین دیده می شود که از ارباب آن منظر
برادر سرد رودخانه قشنگ نور و منور باشد و در آن
درختان است و خانه های بیلاقی در اطراف آن برای عاقلان
فخری حاضر در میان پس از ۱۸۹۳ که پادشاه ایران در سیبوز
شیکاغو تاسیس یافته بود یکی از خانم های بسیار بختیخته محترم
سازگار در دفتر مترسوز فارسی مخرج آلات انگلیسی این
گریه عکا کنفرانس های عمومی بین المللی نامی نمود و حیات و دولت
خود را صرف این مبدء عالی کرد و در سنه بعد با طبعین شهر شرای
سردف مصنفین و موسیقیه زنهای نامی عالم باین کنفرانس شرکت
شدند که آنکار و آراء خود را در نهایت حریت ادا نمودند و همگی
کامی در زیر قیام صلح و گشای در آرزین دکاهای در ظل سروهای گردآلود
میگردد نفوس بسیار از اطراف ایالات متحده و سایر بلاد عالم
باین کنفرانس با آید و در نهایت سرور و فرح با هم میگردیدند
می نمودند موضوع نطق با در جمیع مسائل مدنی و غیر عالم پنهانی
و نماینده های ادیان روی زمین حاضر شده عقاید خود را توضیح
و تفسیر میکردند چون گریه این اداره هم دو وسیع شد مسافر
کلیه جوان بهائی عالمی را بنگ خود طلبیده و انجمن بنام اخوت
گریه عکا تاسیس نمود و آنرا در تحت انتظامی قرارداد مسافر
الواج مفسد از حضرت عبدالباقی شد که سیر ایند اگر تو بنی و حصول

در گریه عکا و تعلیم و اعمال نشود امور محقق و منحل خواهد شد در سال ۱۹۱۴
حضرت عبدالباقی قریب یک مایه در گریه عکا توقف فرمودند و در
در مسافر طبعین در دهان آن سرور بودند و اشارات عظیمی در حق آن کردند
و بعضی از اهل آن بویا بر لبی خوانند و در آن ایام مسافر که در آنجا
در در نظمانه بستری بود بیرون آمده و در کوه سه در حضور مبارک بود و کل
مبارک عبدالباقی در اینها با تاسیر و سیاحت فرمودند و بزرگتر را در این ایام
عزیز فرمودند که تاکنون آنچه نفوس که در اینجا جمع شدند ازین منظر روانه
به نهایت محظوظ گشته پس از فوت مسافر که محضرت و قضاوت در امور
گریه عکا حاصل و وقف بهائی خالص زن و شوهر از نیویورک آمد و در
خود به قول را با بار آورده و با تقاون و تقاضا سائر بهائیان گریه عکا را
اداره نمودند و در صورتیکه دشمنان مسافر در بغایت قیام کردند و
بشرایط لغزینانه با جمیع درجه خصوصت و اشکال تراش نمودند و در
معنیه تا تمی نمود و کار به انجام رسید ما جواب آن نشانی را تمام و کمال
دعوی نمودیم و بر تقاضا دست برداشتیم علی در طریق صلح و سلامت کردیم
و امر را در بدیه قدرت حق گذاشتیم و چون قوه عمومی انداخته شد عکا
با کبریت آراء امور را در دست بهائیان گذاردند اما لای عمل خود غیبت
اخوت را قبول کردند تا برای بهائیان قوه بدیازند و کار را از دست
آنها بگذرانند دشمن های مسافر را در غایت ناپایداری کشی از زن
پرسید که این بهائیان چه چنین شتیق و انجمنی در عقاید است در
گریه عکا دارند آنرا جواب داد که آنچه من دانسته ام این است که
اعمال این بهائیان در گریه عکا بعینها همان اعمال سچان حقیقی است
ولی بعضی از سچان نسبت با آنها مانند شیطان رفتار نمایند در
اول و بعد مجبور شدیم که نظایات را طوری بنویسیم که سکولان به
و بتدریج رفع غوائل و خصوصتها را بنماییم رفع نقصات حقیقی است
ولی خداوند شخص قادر عالمی را علم نموده که وقت و اول خود صرف
ساختن گریه عکا نموده و بنیاید و کبریت از بهائیان خالص صادق
اجرا کند بنیاید و این عمل را چه در جنبه حقیقی و چه از جنبه روحانی

ص

نخستین

ششم

خانۀ اخوت چندان است که در بالای قلعه ساخته شده و درین
 خانۀ ناظرین در مسیح دان تا که میان گرین عکا هستند پیرانی
 بشنید یک خانم بهائیه اتوبوس را برای حمل و نقل مسافرین میفرستد
 در آن مسوره و یک خانم غفیه بهائیه دیگر زمینی که بر آن خانۀ اخوت
 ساخته شده هدیه نمود و در وقتیکه خود مبلغ برای این خانۀ
 تفضیلی داد و همچنین اثاث البیت خانۀ خود را پیشکش بر آن
 نمود ایوان اینخانۀ وسیع و خوش نظرت و از بالای آن صبح
 مناظر جمیل اطراف از صبح و عصر و زمین در دو خانۀ پدید است
 و در وقت غروب آفتاب آنجا را بر آرزوکنهای طلای
 و نقره و سنگهای بیاید انهای گرین عکا نه فرزند و شب در روز
 سے بنیاد که این محل ترقیت فوق العاده با جمع جمع بهائیان
 گرین عکا را محل بیلاقی بهائی میشناسند که ازین مرکز تقسیم
 دنیا و عالم است که در حضرت بهائیه و عبدالباقی طالع مشرق کشته
 شد و در تائید بزرگی است برای ساختن مشرق الاذکار در شیکاگو
 در تابستان گذشته یک استوریان و مفازۀ جمیع در دروازه گران
 ساخته شده و گلستان بسیار زیبا در اطراف آن جها که در محبت
 بر جبال آن افروز در جمیع فضول نفوس بیری در اینجا عیانند و از
 وجه آنها آثار سرور عیانند و این است که این محل را جنت سرور
 و توجه الیه و صلح اهل عالم است و معالجه عالم میکنیم
 که در عید سال پنجاه و نهم در عکا مس فرار گشته شده
 ما نمیتوانیم بگوئیم که او بملکت نزدیک شد چه که سن او پنجاه و نهم
 و بیست و هفت است که سرور بگوئیم که او در جمیع عمرش در ملکوت بود
 زیرا ملکوت در ستاره دوری نیست بلکه در همین حیات خودست
 در آسمان زندگان که کنیم ما با تعلق از تقایم آتیه میتوانیم حیات خود را
 کنیم و هر کسی باید در این عمل هست شغف خود را صرف نماید اگر شما میخواهید
 آسمانی و ملکوتی بود ابتدا برای آنا در گرین عکا نایه (س بریز)
 یا از وقایع حریت بگریز گرین عکا که شده که از شامات ایران است که
 که در پیغمبر علم بقوله که هر محقق باشد آنکه چهره روزی کند پس

دنیایه های ایران که اغلب از احوال بودند و هر حق که شراعی
 شرح و بسط میدادند و در آنجند که از دوستان اسلامبول داد
 سخن را در خصوص شریعت غرض اسلام داد و مطالبی بسیار
 کتب مقدسه بر کل و اذیع شد که امروز روز جوهر و حقیقت کل
 آسمانی در آنجا من عا الارض میباشد پس در روزیکه کشته
 پس از آنکه در تالار خطبه به حسب رسم اوقاتی بزرگ آنگهی و شدت
 سخاوت و سخاوت رهانی و نطق و خطبه صرف شد و در هر تلی
 نماز را از خطبه خواندند و صحبت عظیم گفتار امریکایی با و ایران
 که مطلع انوار حضرت رحمن است در نهایت لذت و شادمانی
 تناول می نمودند و جمیع از نفوس محترمه تقریباً خود را بل پس از این
 در آورده و در موقع صرف غذا سخن گفتند و پیروختند
 ابیات و حوانات و دلالت ذیل بکلیک جنبه بیخ
 برای درج در جریده بجم با حشر و جمل کردید
 الا ای دیرترین طناز
 اگر قوی تناسی ای کنورد
 چو هر خطه تو از رخفانی
 به یک روح بر یک امر قائم
 اگر باشیم با هم با یار دوست
 بزودی صلح کل معلول گرد
 در این نگین دهنه در دم
 به گردن با هم فرد واحد
 به چون اختران با هم هم آغوش
 به عشق و بسند با هم
 به بصفت و مهر ز با بند
 به یکدیج و یک جسم در با هم
 به یک چشم و یک گشتند در یک
 به یک مسک از یک طریقی
 به دور قلب در یک نفس
 که با عارفانان خود ساز
 چو چون مجسمان بشی تو به خود
 نظر بنا بین با یاران جان
 برای آنکه او اهل عالم
 به در وضع عالم در یک کویست
 به روی زمین بر نور کرد
 بلند و آنگه نیک مردم
 به در سخن چون شمع شاد
 به ساطع نور نورش در
 به عشق یک کینه از با هم
 به چون طریق غار باشد
 به یک جان و یک قسم از با هم
 به روانه اندر دو یک شمع
 به در بحر عشق حق غرق
 به یک میوه اندر یک میوه

ص ۷

بخش خبر

شماره ششم

چو در خلل یک شمس سمرانه
چو چون بگینه صاف برونند
سین این قباب شمس خندان
نور آن شمس بخت کمان
یکن دور در نظر این دم او تمام
په او را قباچه یک رنگ
په از قصد عز آنکه
جمع انبیا در حکم و ده
نابند رنگ غیر از رنگ زلف
بودی آنکه انبیا بند
ز آدم تا بخت نور ایل
شنیدین که اندر بود عالم
زاد و دخیل آنقدر بود
رعسای مسیح آنچو هر یک
چنین فرموده اند در کون و مکان
رایت حق چه ترجمه از او
سک امر حق نشود اجرا
گر بری بی بر این اسرار
امر حق داد و عدل و صفات
زین قرآین بیوع در عالم
قتل و عمارت ز جهل و نادانی
صلح کل در فضای عالم ارض
به تبلیغ امر محکم حق
هر که مردانه قد علم سازد
به او از سماء رب مجید
را بر حق حضرت بهانه
گشت فرمود سزوات خدا
چونکه تبلیغ امر حق فرمود

چو سیاره چه در وی اسپراند
نابین در غبار دماک و بیهوش
نور او غیر رنگ ساده پوزان
که می بین سعه در زده و الوان
که یایه دفتر توحید کلفام
جمع انبیا بی یک آینه
بیک فیض و بیک ابرو و آینه
با بر حق به بودند ساجده
کن تعلقه غیر از حکم قرآن
صفت ذات او در سینه
مشیر بر ظهور روز اعلی
چه از موسی و نوح و خضر آدم
جمع انبیا با حضرت بود
رسول هر اکرم است و اولاد
سجود است و باخیل و بقران
رنگ در جلد عالم آرازد
سر تو حدیث شود پیش
میثوی استگار در آرد
ایجاد و سعادت است و وفاست
که زب و دردی و ظلم و ظلم
بر طواف می شود و حق دان
می شود بر عیون و حب و در حق
قر عدل می شود منش
نام نیش بعلی نازد
هر دم از غیب می رسد تا نید
برقع در رخ فکند ستره
حضرت عیض عظیم ای
جد آفاق پر نور نمود

مویکت عشاق الهی
نظر اقدس سر آنکه
حال عیض عظیم منظر حق
با حضرت محبوب ای
با یک و فرنگ در دم و پارسی
در این بیکه حضرت جبریه کنین روح تهاست این بایت روحیه
یعنی آن که شرفت و شاه مقداری از آن در شماره بعد درج نمود
و با عیاض ذلی از جمله نه در با عیض عظیم عیض عظیم از آن است
(۱) بگذرد سوری دشت دلا که در آن بگذرد
در هر ورق گل و گیاه و سبزه
این سبزه و این گلین زبان است
آنکه گذار پای بر فرق این
ازین بهار این جا ترا تازه
کاین که نکت بی که خزان از بخت
چون دیدی ازین بهار شیخ دی
زان تازه بهار گرنسی بود
بچاره ترا گلان که زده اند
ای با فکند بر بروت در هر حال
هرگز بهم زدی بهم خواهم خورد
گر برده زدی کار کار بردار
ای بخت خواب و بخت مناز
تا چند رخست زرد و زلفت بازی
نکدم نظری بصورت خاک نما
زان پیش که سوره بازی بگرد
تا هست توان پیش کاری کرد
دور است رست تا بهر بار شو
اداره نیم بگذرد تا هست دوستانی که با بهل تعادلت علی در جوتی در جوتی
و ای شد روزی بود منده ما دست معنوی سینه کمال شکر و سپاس
و امیدوار است که قهت فارسی از قوت انگلیسی تا نماند و...

نار مده مش صبح است
ز عکا جلوه که با فرنا می
نور عبد البها آن نور مطلق
عادی کت در ملک و با
ز بهر خدمت صبح می آید
از این بیکه حضرت جبریه کنین روح تهاست این بایت روحیه
یعنی آن که شرفت و شاه مقداری از آن در شماره بعد درج نمود
و با عیاض ذلی از جمله نه در با عیض عظیم عیض عظیم از آن است
(۱) بگذرد سوری دشت دلا که در آن بگذرد
در هر ورق گل و گیاه و سبزه
این سبزه و این گلین زبان است
آنکه گذار پای بر فرق این
ازین بهار این جا ترا تازه
کاین که نکت بی که خزان از بخت
چون دیدی ازین بهار شیخ دی
زان تازه بهار گرنسی بود
بچاره ترا گلان که زده اند
ای با فکند بر بروت در هر حال
هرگز بهم زدی بهم خواهم خورد
گر برده زدی کار کار بردار
ای بخت خواب و بخت مناز
تا چند رخست زرد و زلفت بازی
نکدم نظری بصورت خاک نما
زان پیش که سوره بازی بگرد
تا هست توان پیش کاری کرد
دور است رست تا بهر بار شو
اداره نیم بگذرد تا هست دوستانی که با بهل تعادلت علی در جوتی در جوتی
و ای شد روزی بود منده ما دست معنوی سینه کمال شکر و سپاس
و امیدوار است که قهت فارسی از قوت انگلیسی تا نماند و...